



مدرسان شریف

فصل اول

«اسم و انواع آن – پیش اسم»

اسم و انواع آن

اسم: واژه‌ای است که برای نامیدن شیء، شخص، حیوان، مکان و زمان به کار می‌رود.

انواع اسم

* مرکب: اسمی که از دو یا چند کلمه ساخته می‌شود.

class room - police man

* جمع: اسمی که جهت نامیدن گروه، دسته‌ای از افراد و اشیاء بکار رود. اسامی جمع در ظاهر نشانهٔ جمع بودن ندارند ولی مفهوم جمع دارند و با فعل جمع بکار می‌روند.

police - people - family

gold - silk - iron

* جنس: اسمی که جهت نامگذاری و مشخص نمودن نوع جنس و ماده بکار رود.

Tehran - England - Reza

honesty - happiness

* خاص: اسمی که به شخص، شیء و مکان مخصوص دلالت نماید.

class - pen

* معنی: اسمی که وجود خارجی نداشته و قابل لمس نباشد و حالت مفهومی و تصویری داشته باشد.

car - country - tree

* ذات: اسمی که قابل دیدن، لمس کردن، بوئیدن و غیره باشد.

* عام: اسمی که به تمام افراد و چیزهای هم‌نوع دلالت نماید.

* اسم در زبان انگلیسی بر دو گونه است. اسم‌های قابل شمارش و اسم‌های غیرقابل شمارش:

book → books
water

pen → pens
weather

در حالیکه اسامی غیرقابل شمارش جمع بسته نمی‌شوند:

اسامی بی‌قاعده و باقاعده

اسم در زبان انگلیسی به روش‌های متفاوت به جمع تبدیل می‌شود، اسمی که جمع بستن آن از قاعده خاصی پیروی کند را اسم باقاعده و اسمی که جمع بستن آن از قاعده خاصی پیروی نکند را اسم بی‌قاعده گویند.

۱- اکثر اسامی با اضافه کردن حرف «s» به آخر آنها به جمع تبدیل می‌شوند.

۲- اسامی که به «s»، «ss»، «ch»، «sh»، «x»، «z» و «o» ختم می‌شوند هنگام جمع بستن «es» به آخر آنها اضافه می‌شود.

church → churches

box → boxes

نکته ۱: برخی از اسامی که به «o» ختم می‌شوند از روش فوق پیروی نمی‌کنند و جهت جمع بستن آنها فقط حرف «s» به آخر آنها اضافه می‌شود.

pianos , radios

۳- اسامی که به «y» ختم می‌شوند، چنانچه قبل از حرف «y» حرف بی‌صدا قرار داشته باشد جهت جمع بستن آن اسم ابتدا حرف «y» را به «i» تبدیل کرده و سپس حروف «es» را به آخر آن اسم اضافه می‌نماییم و در صورتیکه قبل از حرف «y» حرف صدادار وجود داشته باشد جهت جمع بستن آن اسم کافی است فقط حرف «s» را به آخر آن اسم اضافه نماییم.

boy → boys

baby → babies

۴- اسامی که به «f» و «fe» ختم می‌شوند، جهت جمع بستن آنها ابتدا «f» و «fe» را به حرف «v» تبدیل کرده و سپس حروف «es» را به آخر آن اضافه می‌نماییم.

shelf → shelves

wife → wives

نکته ۲: برخی از اسامی که به حرف «f» ختم می‌شوند ولی از روش فوق پیروی نمی‌کنند و جهت جمع بستن آنها فقط حرف «s» به آخر آنها اضافه می‌شود عبارتند از:

man → men

child → children

woman → women

mouse → mice

tooth → teeth

ox → oxen

۵- برخی از اسامی شکل مفرد و جمع متفاوتی دارند و از روش خاصی پیروی نمی‌کنند.



۶- برخی اسامی در حالت مفرد و جمع یکسان نوشته می‌شوند.

sheep → sheep deer → deer salmon → salmon

۷- برخی از اسامی فاقد شکل مفرد بوده و همواره بصورت جمع بکار برده می‌شوند.

people - glasses - clothes - pants - police - trousers

۸- واژه news اسم غیرقابل شمارش بوده و هنگامی که به جای فاعل جمله قرار گیرد با فعل مفرد همراه می‌شود ولی چنانچه در نقش فاعل قرار نداشته باشد با فعل جمع همراه است.

The news is good these days.

There are a lot of good news in the newspaper.

حالت مالکیت اسم

۱- حالت ملکی: مالکیت انسان نسبت به انسان دیگر یا شیئی است که به وسیله «'s» بیان می‌شود و بیانگر موارد زیر است:

Ali's book

الف - مالکیت بین انسان و اشیاء

Ali's father

ب - مالکیت بین انسان و انسان

ج - مالکیت موجود زنده

boy's pen

* با افزودن «'s» به آخر اسامی مفرد

“It is his coat.” Would you return it to him please?

کج مثال ۱:

1) friend

2) friends'

3) friend's

4) friend of

پاسخ: گزینه «۳» زیرا در بیان مالکیت انسان نسبت به انسان دیگر و یا شیء از «'s» استفاده می‌شود.

Hassan and Reza's father

* با افزودن «'s» به اسامی آخرین اسم که دارای چند مالک باشد.

I do shopping at shop.

کج مثال ۲:

1) Reza's and Hassan's

2) Rezas' and Hassans'

3) Reza and Hassan's

4) Reza and Hassan

پاسخ: گزینه «۳» زیرا در بیان مالکیت انسان نسبت به شیء از «'s» استفاده می‌شود، همچنین چنانچه اسم دارای چند مالک باشد «'s» به اسم آخر اضافه می‌شود.

players' trainer

* با افزودن «'» به اسامی جمع که به S ختم می‌شوند.

men's book

* با افزودن «'s» به اسامی جمع که به S ختم نمی‌شوند.

doctor's

baker's

* با افزودن «'s» به اسامی صاحبان حرفه‌ها، شرکتها و کارخانه‌ها.

۲- حالت اضافی: مالکیت بین یک اسم با اسم دیگر می‌باشد که به وسیله «of» بیان می‌شود و بیانگر مالکیت بین دو شیء است.

The leg of the table

* «اسم + of + the + اسم»

اسم بجای صفت

گاهی اوقات یک اسم همانند صفت قبل از اسم واقع می‌شود و باعث محدود شدن آن اسم و یا دادن اطلاعات بیشتر در مورد آن اسم می‌شود.

a wrist → a watch ⇒ a wrist watch

Where would you like to leave the bread? “Just put it on the”

کج مثال ۳:

1) table of kitchen

2) kitchen's table

3) kitchen table

4) table in kitchen

پاسخ: گزینه «۳» زیرا گاهی اوقات اسم همانند صفت قبل از اسم دیگر واقع می‌شود و باعث محدود شدن آن اسم و یا دادن اطلاعات بیشتر در مورد آن اسم می‌شود.

* اسم‌هایی که نقش صفت را برای اسم مابعد ایفا می‌کنند جمع بسته نمی‌شوند، در صورتیکه اسم اصلی می‌تواند بصورت جمع بیان شود.

several bus drivers.

a two – bed room flat.

I will make a reservation for in Tabriz.

کج مثال ۴:

1) a five – week tour

2) a five – weeks tour

3) five weeks of tour

4) a tour of five weeks

پاسخ: گزینه «۱» زیرا اسم‌هایی که نقش صفت را برای اسم مابعد ایفا می‌کنند جمع بسته نمی‌شوند در این تست week اسم مابعد محسوب می‌شود و به صورت جمع بیان نمی‌شود.

a one hundred – page book

* اسمی که نقش صفت را ایفا می‌کند می‌تواند به صورت یک عبارت اسمی قبل از اسم اصلی واقع شود.

پیش اسم

معمولاً اسم به تنهایی در جمله به کار برده نمی‌شود، بلکه کلمات یا عباراتی قبل از اسم در جمله به کار می‌رود. پیش اسم کلمه‌ای است که قبل از اسم واقع می‌شود و آن اسم را توصیف می‌کند.

باتوجه به این توضیحات مختصر می‌توان گفت پیش اسم‌ها دارای انواع متفاوتی هستند، در واقع می‌توانیم پیش اسم‌ها را به شش گروه تقسیم نماییم:

گروه اول: صرفاً با اسم‌های قابل شمارش مفرد با فعل مفرد به کار می‌روند و عبارتند از:

a , an , each , every , one , either , neither , another

a , an: به معنی یک، ی (یای نکره یا وحدت) هر - در است و قبل از اسم قابل شمارش مفرد نکره می‌آیند.

نکته ۳: اگر اسم با مصوت (a - e - i - o - u) در صورتی که h غیر ملفوظ باشد) شروع شود از an استفاده می‌شود:

an hour	یک ساعت	an eye	یک چشم	an honest man	مرد درستکار
an apple	یک سیب	an item	یک مورد		

اما اگر اسم با حروف بی‌صدا و نیز با حرف u (اگر /ju/ تلفظ شود) آغاز شود از a استفاده می‌شود:

a university	یک دانشگاه	a child	یک بچه	a book	یک کتاب
eight hours a day	روزی هشت ساعت	a crime	جنایتی	a journalist	یک روزنامه‌نگار

one: به معنی یک، یک عدد، - ی (یای نکره یا وحدت) - یکی است و قبل از اسم قابل شمارش مفرد می‌آید.

نکته ۴:

one morning	یک روز صبح	one brother	یک برادر
one night	یک شب	one car	یک ماشین

a , an ممکن است قبل از اسامی غیرقابل شمارش جهت بیان بخشی از آن‌ها بکار روند:

a loaf of bread	یک قرص نان	a cup of tea	یک فنجان چای
-----------------	------------	--------------	--------------

each: به معنی هر - هریک است و درباره فرد فرد یک گروه صحبت می‌کند.

Each child has a notebook.

هر بچه‌ای یک دفترچه یادداشت دارد.

نکته ۵: ضمیری که به دنبال each می‌آید می‌تواند مفرد یا جمع باشد.

Each student wrote what he / she liked best.

هر دانش‌آموزی آنچه را بیشتر از هر چیزی دوست داشت نوشت.

Each student wrote what they liked best.

هر دانش‌آموزی آنچه را بیشتر از هر چیزی دوست داشتند را نوشتند.

* each می‌تواند به دنبال فاعل جمع بیاید و در این صورت فعل جمع خواهد بود. هر یک از ما نقطه‌نظر متفاوتی داریم.

We each have a different point of view.

Each of the houses is slightly different.

* ترکیبات each of و each one of با فعل مفرد بکار می‌روند.

Each one of the houses is slightly different.

هر یک از خانه‌ها اندکی با هم فرق می‌کنند.

Every: به معنی هر - هریک بیانگر کلیت اسم است.

Every town has a post office.

هر شهری یک پستخانه دارد.

Not every village has a hospital.

هر روستایی بیمارستان ندارد.

either: به معنی یا - هریک (از دو) - هم است و گاه با حرف ربط or می‌آید.

He is either Spanish or Italian.

او اسپانیایی است یا ایتالیایی.

Would you like tea or soft drink?

چای می‌خواهی یا نوشابه؟

Either, I feel thirsty.

هر یک (هر کدام)، من احساس تشنگی می‌کنم.

Either candidate is suitable for the job.

هر یک از دو داوطلب برای کار مناسب هستند.

neither: به معنی هیچ‌کدام، هیچ‌کدام از، هیچ‌یک (از دو)، نه است و گاه با حرف ربط nor می‌آید و به جمله مفهوم منفی می‌دهند (به هیچ عنوان با فعل منفی بکار نمی‌روند).

Neither the television nor the video work / works properly.

نه تلویزیون و نه ویدئو درست کار نمی‌کنند.

Neither candidate is suitable for the job.

هیچ یک از دو داوطلب برای کار مناسب نیستند.

Neither child goes to school.

هیچ یک از دو بچه به مدرسه نمی‌روند.

نکته ۶: به دنبال ترکیبات either of , neither of اسم به صورت جمع و فعل به صورت مفرد و در گفتار روزمره فعل بصورت جمع می‌آید.

Neither of my friends has / have a car.

هیچ یک از دوستانم ماشین ندارند.

Does / Do either of you like strawberries?

آیا هر یک از شما توت‌فرنگی دوست دارید؟

another: به معنی دیگری، یکی‌دیگر، یک‌کسی یا چیز دیگر است و قبل از اسم قابل شمارش مفرد می‌آید.

one another

one kind or another یکدیگر - همدیگر

از هر نوع - از هر رقم

Would you like another cup of tea?

آیا یک فنجان دیگر چای می‌خواهی؟

Give me another book. I don't like this one at all.

یک کتاب دیگر به من بدهید، ابدأ این یکی خوشم نمی‌آید.



نکته ۷: other به معنی دیگر، دیگری، طوری دیگر با اسامی جمع می‌آید.

This is not my only car. I have other cars.

این تنها ماشین من نیست، من ماشین‌های دیگری هم دارم.

گروه دوم: صرفاً با اسم‌های قابل شمارش جمع با فعل جمع به کار می‌روند و عبارتند از:

these , those , both , several , many , few , a few , two , three , ...

these: به معنی اینها برای اشاره به نزدیک کاربرد دارد و صورت جمع **this** است.

These days

These books این روزها - در زمان حاضر

این کتابها

those: به معنی آنها برای اشاره به دور کاربرد دارد و صورت جمع **that** است.

Those men

Those cars آن مردها

آن ماشینها

both: به معنی هر دو، هر دوتا، هم می‌تواند با حرف ربط **and** بکار رود و به صورت زیر کاربرد دارد.

اسم جمع + **both**

اسم یا ضمیر جمع + **both + of**

اسم / صفت + **and** + اسم / صفت + **both**

Both children go to school.

هر دو دانش‌آموز به مدرسه می‌روند.

I am both tired and hungry.

هم خسته هستم و هم گرسنه

several: به معنی چند، چندین، چندتا، چند نفر است.

There are several cars in the street.

چندین ماشین در خیابان هستند.

I have seen him several times.

چند بار او را دیده‌ام.

many: به معنی زیاد، بسیار، متعدد، بسیاری، عده زیادی، معمولاً در جملات سوالی و یا منفی کاربرد دارد.

Are there many students in the class?

آیا تعداد زیادی دانش‌آموز در کلاس وجود دارد؟

There are not many children in the Park.

بچه‌های زیادی در پارک نیستند.

Not many chairs were in the classroom.

در کلاس، صندلی زیادی نبود.

نکته ۸: many می‌تواند همراه با پیش اسم **a** با اسم مفرد نیز به کار رود.

Many a student will be pleased if their teacher is absent.

بسیاری از دانش‌آموزان خوشحال خواهند شد اگر معلمشان غایب باشد.

few: به معنی معدود، معدودی، تعداد کمی، کم، کمی، خیلی کم است و به جمله مفهوم منفی می‌دهد و با فعل منفی کاربرد ندارد.

I have few friends in this street.

من تعداد کمی دوست در این خیابان دارم.

There are few taxis in the street, so I can hardly go home.

تعداد بسیار کمی تاکسی در خیابان وجود دارد، بنابراین من به سختی می‌توانم با تاکسی به خانه بروم.

a few: به معنی چند، چندتا، چندتایی، تعدادی است و به جمله مفهوم مثبت می‌دهد.

There are a few taxis in the street, so I can go home easily.

تعدادی تاکسی در خیابان هست، بنابراین می‌توانم به راحتی به خانه بروم.

I have a few friends in this street.

من تعدادی دوست در این خیابان دارم.

نکته ۹: the few به معنی اقلیت است و متضاد آن the many به معنی اکثریت است.

*** a few , few** هر دو با اسامی قابل شمارش جمع می‌آیند. اگر از یک اسم به تعداد کافی وجود نداشته باشد از **few** و اگر از آن اسم به تعداد کافی وجود داشته باشد از **a few** قبل از اسم استفاده می‌شود. در حقیقت **a few** از نظر تعداد بیشتر از **few** می‌باشد.

How many books do you have?

چند تا کتاب داری؟

I have few books. من تعداد کمی کتاب دارم.

little , a little , much , a great deal of

گروه سوم: صرفاً با اسم‌های غیر قابل شمارش با فعل مفرد به کار می‌روند و عبارتند از:

little: به معنی کم، مقدار کم، مختصر است و به جمله مفهوم منفی می‌دهد. (با فعل منفی کاربرد ندارد)

I have little money, I can't buy anything.

پول کمی دارم، نمی‌توانم چیزی بخرم.

There is little water in the glass.

آب کمی در لیوان وجود دارد.

نکته ۱۰: اگر **little** به معنی کوچک، کوچولو باشد با اسم قابل شمارش بکار می‌رود.

Show me your little finger.

انگشت کوچکت را به من نشان بده.

Look at that little boy.

به آن پسر کوچولو نگاه کن.

a little bit , a little: به معنی کمی، یک کم، مقدار کمی است و به جمله مفهوم مثبت می‌دهد.

I have a little money, so I can buy something.

مقدار کمی پول دارم، بنابراین می‌توانم چیزی بخرم.

There is a little bread in the breadbox.

مقدار کمی نان در ظرف نان است.

a little , little * هر دو با اسامی غیرقابل شمارش می‌آیند. اگر از یک اسم به مقدار کافی وجود نداشته باشد از **little** و اگر از آن اسم به مقدار کافی وجود داشته باشد از **a little** قبل از اسم استفاده می‌شود. در حقیقت **a little** از نظر مقدار بیشتر از **little** می‌باشد.

How much money does she have? She has little money. او چه مقدار پول دارد؟

Reza eats only a little bread in the morning. **تذکره ۱:** معمولاً قبل از **a little** و **a few** واژه‌های **only**, **just**, **quite** قرار می‌گیرد.

much: به معنی مقدار زیادی از، زیاد، خیلی است و معمولاً در جملات سوالی و یا منفی کاربرد دارد.

This plant doesn't need much water. این گیاه به آب زیادی احتیاج ندارد.

Not much bread is left. نان زیادی باقی نمانده است.

Have you got much money on you? پول زیادی همراه خود دارید؟

a great deal of: به معنی مقدار زیادی از، زیاد، است و می‌تواند جانشین **much** شود.

There is a great deal of ice in the jar. مقدار زیادی از یخ در پارچ وجود دارد.

گروه چهارم: با اسم‌های قابل شمارش مفرد با فعل مفرد و با اسم‌های غیرقابل شمارش با فعل مفرد به کار می‌روند و عبارتند از:

this , that

this book (این کتاب) **this:** به معنی این برای اشاره به نزدیک به کار می‌رود.

this car (این ماشین)

that man (آن مرد) **that:** به معنی آن برای اشاره به دور به کار می‌رود.

that money (آن پول)

گروه پنجم: با اسم‌های قابل شمارش جمع با فعل جمع و اسم‌های غیرقابل شمارش با فعل مفرد به کار می‌روند و عبارتند از:

some , any , all , more , most , a lot of , lots of , plenty of

all: به معنی همه، همه‌ی، تمام، هر است.

All towns have a post office. همه شهرها پستخانه دارند.

Not all villages have a hospital. همه روستاها بیمارستان ندارند.

All of the three books are useful to you. هر ۳ کتاب برای تو سودمند هستند.

some: به معنی قدری، کمی، تعدادی، مقداری، چندتا، بعضی، برخی، تقریباً، در حدود است و معمولاً در جملات خبری و مثبت و سوالات درخواستی و یا تعارفی کاربرد دارد.

I have some money in my pocket. قدری (مقداری) پول در جیبم دارم.

There are some students in the yard. تعدادی دانش‌موز در حیاط هستند.

Would you like some tea? مقداری چای می‌خواهی؟

Could you lend me some money? می‌توانی مقداری پول به من قرض بدهی؟

My house is some ten miles from here. خانه من حدود ۱۰ مایل با اینجا فاصله دارد.

I have read it in some/a book. آنرا در کتابی خواندم

any: به معنی هیچ، اصلاً، هیچ‌گونه، هیچ‌کس، هر، هر کدام، هر یک است و معمولاً در جملات سوالی و منفی کاربرد دارد.

There is not any money in my pocket. اصلاً پولی در کیفم نیست.

Are there any students in the yard? آیا هیچ دانش‌آموزی در حیاط است؟

Have you got any books in your bag? هیچ‌گونه کتابی در کیفت داری؟

تذکره ۲: **any** به معنی هر، در جملات مثبت نیز کاربرد دارد و به دنبال آن اسم مفرد می‌آید.

هر ماشینی که دوست داری را بردار.

Come here any time. I am always here. هر زمانی که دوست داری بیا، من همیشه اینجا هستم.

تذکره ۳: **any** در جملات شرطی، قبل از صفت تفضیلی، با افعال مفهوم منفی، صفات منفی، قیود تکرار منفی و حتی بعد از **without** نیز کاربرد دارد.

If you have any money, please let me know. اگر پولی داری لطفاً به من اطلاع بده.

He typed the letters without any mistakes. او نامه را با هیچ غلطی تایپ کرد.

*** any و some** هر دو در جملات پرسشی قبل از اسم واقع می‌شوند ولی چنانچه سوال کننده احساس کند یا انتظار داشته باشد که پاسخش مثبت است

بهرتر است از **some** و چنانچه نداند که پاسخش مثبت است یا منفی بهتر است از **any** قبل از اسم استفاده نماید. معمولاً عباراتی که در آنها از **some**

استفاده می‌شود با افعال کمکی **may**, **can**, **will** و ... و عباراتی که در آنها از **any** استفاده می‌شود با افعال کمکی **do** و **does** و **did** یا افعال کمکی

بودن (to be) سوالی می‌شوند.

They didn't want to buy any bread yesterday.

آن‌ها نمی‌خواستند دیروز اصلاً نان نخرند.

She will make some sandwiches.

او تعدادی ساندویچ درست خواهد کرد.

Can you give me some money?

می‌توانی مقداری پول به من قرض بدهی؟

Have you got any friends in Tehran?

آیا در تهران دوستی داری؟

He typed the letters without any mistakes.

او نامه‌ها را بدون هیچ اشتباهی تایپ کرد.

lots of , a lot of , plenty of: به معنی مقدار زیادی، تعداد بسیاری، زیاده، خیلی، یک عالمه هستند و معمولاً در جملات مثبت بکار می‌روند.

There is a lot of glass on the floor.

مقدار زیادی شیشه روی زمین وجود دارد.

I have lots of friends in Tehran.

من یک عالمه (تعداد زیادی) دوست در تهران دارم.



نکته ۱۱: واژه‌های a lot به معنی اغلب، مدت زیادی، a bit به معنی کمی و a great deal به معنی زیاد قید محسوب می‌شوند و با اسم بکار نمی‌روند.

Thanks a lot.

خیلی متشکرم

That should keep them busy a bit.

باید کمی آنها را مشغول کند.

گروه ششم: با اسم‌های قابل شمارش مفرد با فعل مفرد، اسم‌های قابل شمارش جمع با فعل جمع و اسم‌های غیرقابل شمارش با فعل مفرد به

the - no

کار می‌روند و عبارتند از:

no: به معنی نه، هیچ، ن (پیشوند نفی فعل) است و مفهوم جمله را منفی می‌کند و در جملات سوالی و منفی کاربرد ندارد.

no = not any / not a/an

I have no money.

هیچ پولی ندارم.

There is no book on the desk.

هیچ کتابی روی میز نیست.

the: واژه the در فارسی ترجمه نمی‌شود ولی گاهی برای تأکید می‌توان the را به «آن» ترجمه کرد.

The book is here.

کتاب اینجا است (آن کتاب اینجا است).

The قبل از اسامی معرفه (اسمی که هویت آن برای شنونده مشخص باشد) بکار می‌رود.

اسامی معرفه به سه صورت در جمله مشخص می‌شوند:

I bought a pen and an umbrella yesterday.

الف: اسمی که قبلاً از آن نام برده شده باشد.

نکره نکره

The pen was red and the umbrella was black.

معرفه معرفه

I like the coat (that) you are wearing.

معرفه نکره

ب: جمله‌ای که بعد از اسم قرار می‌گیرد و آن را توصیف نماید. آن اسم را معرفه نماید
ج: گاهی اوقات هویت اسم از روی حالت و یا وضعیتی که در جمله دارد مشخص می‌شود.

The teacher wanted me to close the window.

The Alps

همچنین پیش‌اسم the در موارد دیگری نیز بکار می‌رود که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- قبل از اسامی رشته‌کوهها

The red sea

۲- قبل از نام دریاها، اقیانوسها، خلیج‌ها و رودخانه‌های مشهور

The United States of America

۳- قبل از نام کشورهایی که بصورت ایالتی، متحده و یا جمهوری بیان شوند.

The Earth

۴- قبل از اسامی منحصر به فرد در جهان

The Koran

۵- قبل از اسامی کتب آسمانی و یا خیلی مشهور در جهان

پیش‌اسم the در موارد زیر بکار نمی‌رود:

۱- قبل از اسامی اشخاص ۲- قبل از فصول و ماههای سال ۳- قبل از نام دانشگاهها

تذکره ۴: چنانچه نام دانشگاه بعد از کلمه university قرار گیرد و قبل از آن حرف اضافه of بیاید پیش‌اسم the را باید قبل از کلمه university قرار داد.

The university of Tehran.

I study at Tehran university.

۵- قبل از اسامی زبانها

تذکره ۵: چنانچه بعد از نام زبان کلمه language وجود داشته باشد، پیش‌اسم the را قبل از نام آن زبان به کار می‌بریم:

I speak Farsi fluently.

The Farsi language is very sweet.

۶- قبل از اسامی عام

تذکره ۶: چنانچه اسم عام توسط عبارت بعد از آن مشخص شده باشد پیش‌اسم the قبل از اسم عام بکار می‌رود.

She likes to study history.

She likes to study the history of Iran.



مدرسان شریف

فصل اول

«آشنایی با علوم ادبی»

۱) **قافیه:** به کلماتی که در پایان مصراعها، به صورت هماهنگ می‌آیند و در حرف یا حروف آخر مشترکند، قافیه می‌گویند.

📖 **مثال ۱:** «روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم»
توضیح: در بیت بالا «سخنم، خویشتم» کلمات قافیه هستند.

📖 **نکته ۱:** بیتی را که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد، «مصراع» می‌نامند.

📖 **مثال ۲:** «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند»
قافیه قافیه

📖 **نکته ۲:** بیتی را که یک مصراع آن قافیه داشته باشد، «مقفا» می‌نامند.

📖 **مثال ۳:** «الا ای همنشین دل که بارانت برفت از یاد مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم»
قافیه قافیه

📖 **مثال ۴:** با توجه به بیت زیر قافیه در کدام گزینه درست بیان شده است؟

«آتش‌ست این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد»

(۱) آتش، آتش (۲) نیست باد، نیست باد (۳) باد، نای (۴) نیست، باد

✅ **پاسخ:** گزینه «۲» با توجه به اینکه «نیست باد» در مصراع اول به معنی «باد هوا نیست» و در مصراع دوم به معنی «نابود شود» است، «نیست باد»، «نیست باد» را جناس تام می‌نامند. جناس تام نیز می‌تواند به صورت قافیه در آخر بیت بیاید. این بیت ذوقافیتین است. ذوقافیتین یعنی بیتی که در آن دو قافیه باشد.

📖 **مثال ۵:** در بیت «توانگر شد آن کس که خرسند گشت از او آز و تیمار در بند گشت» قافیه کدام است؟
(۱) گشت، گشت (۲) خرسند، دربند (۳) خرسند گشت، در بند گشت (۴) خرسند، بند

✅ **پاسخ:** گزینه «۲» کلمات قافیه «خرسند، دربند» هستند.

📖 **۲) ردیف:** کلمه یا کلماتی که بعد از قافیه می‌آیند و عیناً تکرار می‌شوند، یعنی؛ معنی و نوشتار آن یکسان می‌باشد.
📖 **نکته ۳:** به بیتی که ردیف داشته باشد، «مردف» گویند.

📖 **مثال ۶:** «مگوی آن سخن کاندرا آن سود نیست کز آن آنشت، بهره جز دود نیست»

توضیح: «نیست، نیست» ردیف است؛ چون عیناً تکرار شده است و به یک معنی می‌باشد.

📖 **مثال ۷:** در بیت زیر «ردیف» در کدام گزینه به درستی بیان شده است؟

«مخور هول ابلیس تا جان دهد همان کس که دندان دهد نان دهد»

(۱) جان دهد، نان دهد (۲) جان، نان (۳) دهد، دهد (۴) جان، دهد نان

✅ **پاسخ:** گزینه «۳» «دهد، دهد» ردیف است؛ زیرا عیناً تکرار شده است.

📖 **مثال ۸:** کدام گزینه از نظر قافیه با بقیه‌ی گزینه‌ها متفاوت است؟

- ۱) «صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست بیار نغزهای از گیسوی معنبر دوست»
- ۲) «به جان او که به شکرانه جان برافشانم اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست»
- ۳) «من گدا و تمنای وصل او هیهات مگر به خواب ببینم خیال منظر دوست»
- ۴) «از ما گمان حسن و وفا بود دوست را شکر خدا که راست شد آخر گمان دوست»



پاسخ: گزینه «۴» زیرا در این گزینه، واژه‌ی «گمان» قافیه است و حرف اصلی آن «ن» است، اما در سایر گزینه‌ها «معنبر»، «بر، منظر»، کلمات قافیه هستند، لذا حرف «ر» حرف اصلی قافیه می‌باشد. واژه‌ی «دوست» نیز در تمام گزینه‌ها ردیف است.

۳) **رَوِی (حرف اصلی قافیه):** در آخر واژه‌ی قافیه، حرفی که به صورت مشترک می‌آید، حرف «روی» نامیده می‌شود.

کله مثال ۹: «بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران»
توضیح: «بهاران - یاران»: کلمات قافیه / «ان»: حروف الحاقی / «ر»: حرف اصلی قافیه (حرف روی)

کله مثال ۱۰: در بیت «ببرهیز و پیچان شو از خشم اوی / ندیدی که خشم آورد چشم اوی»
حرف روی در کدام گزینه، به درستی بیان شده است؟
(۱) «ی» (۲) «و» (۳) «ا» (۴) «م»

پاسخ: گزینه «۴» «خشم، چشم» کلمه‌ی قافیه هستند و حرف «م» نیز در این دو کلمه، حرف اصلی قافیه (حرف روی) می‌باشد. (اوی، اوی) ردیف است.

کله مثال ۱۱: با توجه به بیت «چنین آدمی مرده به ننگ را / که بر وی فضیلت بود سنگ را» کدام گزینه نادرست است؟
(۱) «را»: ردیف (۲) «ننگ، سنگ»: قافیه (۳) «گ»: حرف روی (۴) «ن»: حرف روی

پاسخ: گزینه «۴» زیرا حرف روی، آخرین حرف اصلی قافیه است و در کلمات «ننگ و سنگ» تنها حرف «گ»، «رَوِی» است.

علم بیان

۱) **تشبیه:** ادغای همانندی میان دو یا چند چیز برای بیان صورتهای خیالی است. غرض از تشبیه، توصیف، اغراق، مادی کردن حالات و ... است.

کله مثال ۱۲: روی او مانند ماه، زیبا است.

ارکان تشبیه

۱- **مشبّه:** چیزی یا کسی است که قصد ماندن کردن آن را داریم. مشبّه، پایه و اساس جمله‌ی تشبیه است و تمامی جمله‌ی تشبیه، به خاطر «مشبّه» ساخته می‌شود.
۲- **مشبّه به:** کلمه‌ای که «مشبّه» را به آن همانند کنند. برای فهم یک تشبیه باید به سراغ «مشبّه به» رفت که مهم‌ترین پایه‌ی تشبیه است؛ زیرا وجه شبه از آن استنباط می‌شود.

۳- **وجه شبه:** صفت یا صفات مشترکی که بین «مشبّه» و «مشبّه به» ایجاد می‌شود.

۴- **ادات تشبیه:** کلماتی که بین مشبّه و مشبّه به ارتباط برقرار می‌کند. عبارتند از: چو، مانند، مثل، بسان و ...

نکته ۴: «مشبّه» و «مشبّه به» ارکان اصلی تشبیه هستند. که اگر فقط این دو رکن در تشبیه به کار رود، آن را تشبیه «بلیغ» گویند که رساترین تشبیه و زیباترین آنهاست و اگر یکی از طرفین تشبیه (مشبّه، مشبّه به) به دیگری اضافه شود، آن را اضافه‌ی تشبیه می‌نامند.

کله مثال ۱۳: **آتش عشق - نور یقین - دریای سپهر - کوزه چشم.**
مشبّه به مشبّه مشبّه به مشبّه مشبّه به مشبّه مشبّه به مشبّه

کله مثال ۱۴: با توجه به بیت «شبی چون شبه، روی شسته به قیر / نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر» کدام گزینه نادرست است؟
(۱) شبّه: مشبّه به (۲) شبی: مشبّه (۳) چون: ادات تشبیه (۴) روی شسته به قیر: وجه شبه

پاسخ: گزینه «۴» وجه شبه «سیاهی» است که در بیت، ذکر نشده است.

کله مثال ۱۵: در کدام بیت، تشبیه به کار رفته است؟

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| (۱) «شخصی به هزار غم گرفتارم | در هر نفسی به جان رسد کارم» |
| (۲) «بی زلفت و بی گناه محبوسم | بی علت و بی سبب گرفتارم» |
| (۳) «در دام جفا شکسته مرغی‌ام | بر دانه نیوفتاده منقارم» |
| (۴) «خورده قسم اختران به پاداشم | بسته کمر آسمان به پیکارم» |


پاسخ: گزینه «۳» زیرا شاعر خود را به «مرغی گرفتار» تشبیه کرده است و همچنین، ترکیب «دام جفا» اضافه‌ی تشبیه‌ی (تشبیه بلیغ) است.

کله مثال ۱۶: در بیت زیر کدام یک از ارکان «تشبیه» نیامده است؟

- | | | | |
|-----------|--------------|--------------|----------------|
| (۱) مشبّه | (۲) مشبّه به | (۳) وجه شبّه | (۴) ادات تشبیه |
|-----------|--------------|--------------|----------------|

پاسخ: گزینه «۳» کھسار: مشبّه / رزمه‌ی بزاز: مشبّه به / چون: ادات تشبیه / وجه شبه: رنگارنگی گلهاست که در بیت بالا ذکر نشده است.


۲) استعاره

در لغت به معنی «عاریت خواستن» و در اصطلاح ادبی آوردن لفظ در معنی غیرواقعی است که بین معنی واقعی و غیرواقعی، «علاقه‌ی مشابهت» دیده می‌شود.  **نکته ۵:** اساس استعاره، مبتنی بر تشبیه است. استعاره، نوعی مجاز است یعنی شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه‌ی مشابهت به جای واژه دیگر به کار می‌برد.


فرق تشبیه و استعاره: در تشبیه ادعای همانندی داریم. اما در استعاره ادعای یکسانی.


انواع استعاره

الف) استعاره‌ی مصرّحه: یعنی بیان «مشبّه‌به» و اراده‌ی تمامی ارکان تشبیه. آوردن لفظی که در غیر معنی اصلی به کار می‌رود. غرض از استعاره‌ی مصرّحه، اغراق، تاکید، ایجاز، محسوس و عینی کردن امور و . . . است.

 **مثال ۱۷:** «تو چنین خانه کن و دل شکن ای باد خزان / گر خود انصاف کنی مستحق نفرینی»

توضیح: در مثال بالا «باد خزان» استعاره از «معشوق» است.


ب) استعاره مکنیه: یعنی ذکر «مشبّه» با یکی از لوازم و ویژگی‌های «مشبّه‌به»، که این جزء یا ویژگی می‌تواند به «مشبّه» اضافه گردد یا به آن اسناد داده شود.  **نکته ۶:** استعاره «مکنیه»، بیشتر به صورت اضافه‌ی استعاری بیان می‌شود که از اضافه‌شدن چیزی به «مشبّه» حاصل می‌شود.

 **مثال ۱۸:** «بر بوی یقین درین بیابان رفتیم / وز عالم تن به عالم جان رفتیم»


توضیح: در مصراع اول «بوی یقین» استعاره‌ی مکنیه و اضافه‌ی استعاری است.


ارکان استعاره

الف) مستعارّله (مشبّه): ب) مستعارّمنه (مشبّه‌به)؛ ج) جامع (وجه شبه).

 **مثال ۱۹:** دندان طمع - دست روزگار - روی سخن - روی روز - رخ اندیشه - پای مرگ - لب دریا - گوش عقل


توضیح: دندان طمع ← در این مثال طمع مانند گرگ، درنده است، که یکی از لوازم گرگ (مشبّه‌به)، داشتن «دندان» است. لوازم مشبّه به مشبّه مشبّه به وجه شبه

 **نکته ۷:** استعاره مکنیه‌ای که «مشبّه‌به» آن «انسان» باشد، «تشخیص» یا «انسان‌نگاری» می‌نامند.

 **مثال ۲۰:** در کدام گزینه «استعاره‌ی مصرّحه» به کار نرفته است؟


- | | |
|------------------------------------|---------------------------------|
| ۱) «در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست | آن را نه بدایت نه نهایت پیداست» |
| ۲) «آتش‌ست این بانگ نای و نیست باد | هر که این آتش ندارد نیست باد» |
| ۳) «کنون باید این مرغ را پای بست | نه آنگه سر رشته بردت ز دست» |
| ۴) «نه آوای مرغ و نه هرای دد | زمانه زبان بسته از نیک و بد» |

پاسخ: گزینه «۴» در گزینه‌ی یک: «دایره» استعاره از «دنیا» / در گزینه‌ی دو: در مصراع دوم «آتش» استعاره از «عشق» / در گزینه‌ی سه: «مرغ» استعاره از «جوانی» است.

 **مثال ۲۱:** در کدام گزینه «اضافه‌ی استعاری» و «استعاره‌ی مکنیه» به کار نرفته است؟

- | | |
|--|------------------------------------|
| ۱) «کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب.» | ۲) «وی پای شکوه عرصه پیمای باش.» |
| ۳) «به غفلت بدادی ز دست آب پاک.» | ۴) «ای که در چنگ قضا، تو گرفتاری.» |

پاسخ: گزینه «۳» در گزینه‌ی یک: رخ‌اندیشه (اندیشه، رخ ندارد) / در گزینه‌ی دو: پای شکوه / در گزینه‌ی چهار: چنگ قضا، اضافه‌ی استعاری و استعاره‌ی مکنیه است. / در گزینه‌ی سه: آب پاک، استعاره‌ی مصرّحه از «جوانی» است.


 **مثال ۲۲:** در مصراع «باش تا غنچه سیراب دهن باز کند» چه آرایه‌ی ادبی به کار رفته است؟

- | | | | |
|---------------|-------------------|------------------|---------|
| ۱) تشبیه بلیغ | ۲) استعاره مصرّحه | ۳) استعاره مکنیه | ۴) مجاز |
|---------------|-------------------|------------------|---------|


پاسخ: گزینه «۳» «دهن غنچه»، استعاره‌ی مکنیه است؛ زیرا؛ غنچه، دهن ندارد.

۳) مجاز

به کار بردن لفظ در معنی غیرواقعی با رعایت علاقه و قرینگی آن.

 **مثال ۲۳:** «بدالله فوق ایدیهم» یعنی «قدرت خداوند، برتر از توانایی ایشان است.»

توضیح: در این مثال، کلمه‌ی «ید» به معنی «دست» و مجاز از قدرت، زور و سلطه است.

 **نکته ۸:** زمانی می‌توانیم کلمه‌ای را در معنی غیر واقعی آن به کار ببریم که بین معنی حقیقی و مجازی آن، اولاً ارتباط و مناسبتی باشد و ثانیاً قرینگی باشد تا ذهن را به معنی مجازی کلمه، متوجه سازد.



علاقه: پیوند و تناسبی است که میان حقیقت و مجاز وجود دارد. علاقه به چند نوع می‌باشد (جز و کل، حال و محل، سبب و مسبب، مجاورت و ...)

کلمه مثال ۲۴: سرلشگر: «سر» به معنی عضو در قیاس با تن و بدن. این ارتباط و مناسبت را «علاقه» می‌گویند. لذا در تعریف علاقه باید گفت: پیوند و تناسبی است که میان حقیقت و مجاز وجود دارد.

علاقه به چند نوع می‌باشد: (جزء و کل، حال و محل، سبب و مسبب، مجاورت و ...)

قرینه: لفظ یا حالتی است مقرون به سخن که ذهن شنونده و خواننده را از توجه به معنی وضعی و حقیقی کلمه، منصرف و به معنی غیرحقیقی آن متوجه می‌کند؛ به همین سبب آن را «قرینه‌ی صارفه» نامیده‌اند.

مجاز مرسل: علاقه‌ی مجاز اگر از نوع مشابهت نباشد به آن «مجاز مرسل» می‌گویند.

نکته ۹: استعاره، نوعی مجاز است که علاقه‌ی آن «مشابهت» باشد، استعاره از سویی با مجاز مرتبط است و از سوی دیگر با تشبیه.

کلمه مثال ۲۵: «زاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد / وز تگرگ نازپرور مالش عناب داد»

توضیح: زاله: استعاره از اشک روشن و شفاف / نرگس: استعاره از چشم / گل: استعاره از رخ و گونه / تگرگ: استعاره از دندان‌های سفید و شفاف / عناب: استعاره از لب. در مثال بالا فقط «مشبّه» ها ذکر شده و مشبّه و بقیه‌ی ارکان تشبیه حذف شده است که به آنها «استعاره‌ی مصرحه» می‌گویند.

کلمه مثال ۲۶: در کدام گزینه «مجاز» به کار نرفته است؟

(۱) «در کف هر کس اگر شمعی بدی.»

(۲) «اندر آن تاریکیش کف می‌سود.»

(۳) «کافور بر آن ضمد کردند.»

(۴) «پنج روزی که در این مرحله مهلت داری.»

پاسخ: گزینه «۳» در گزینه یک و دو: «کف»، مجاز از دست است. (ذکر جزء، اراده‌ی کل) / در گزینه چهار: «پنج روز» مجاز از عمر / در گزینه سه: «کافور» استعاره از برف است.

کلمه مثال ۲۷: در کدام گزینه «مجاز» به کار رفته است؟

(۱) «وز حبیبم سر بریدن است.»

(۲) «بر آن چهره خندانش گریان شدند.»

(۳) «کسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم.»

(۴) «ترگش عربه جوی و لبش افسوس کنان.»

پاسخ: گزینه «۱» در گزینه یک «سر» مجاز از «اندیشه» است؛ زیرا «سر» محل و جایگاه اندیشه است.

کلمه مثال ۲۸: در بیت «بر آشفته عابد که خاموش باش / تو مرد زبان نیستی، گوش باش» کدام آرایه‌ی ادبی به کار رفته است؟

(۱) جناس

(۲) لف و نشر

(۳) مجاز

(۴) تشبیه

پاسخ: گزینه «۳» «زبان» مجاز از سخن است؛ زیرا زبان، ابزاری است که سخن با آن بیان می‌شود.

۴) کنایه

در لغت به معنی «پوشیده سخن گفتن» است و در اصطلاح ادبی، سخنی است که دارای دو معنی نزدیک (قریب) و دور (بعید) باشد و این دو معنی، باید به صورت لازم و ملزوم یکدیگر باشند؛ یعنی گوینده، سخن را به گونه‌ای بیان کند که ذهن خواننده یا شنونده به کمک معنی ظاهری و نزدیک، به معنی دور (معنی کنایه‌ای) آن متوجه شود. به عبارت دیگر: دریافت معنی معنی است از طریق استدلال.

کلمه مثال ۲۹: «در خانه‌ی فلانی باز است»: کنایه از «مهمان‌نواز» بودن.

«آب در هاون کوبیدن»: کنایه از «کار بیهوده کردن».

نکته ۱۰: کنایه را «ارداف» نیز می‌نامند؛ زیرا موجب افزایش زیبایی و شیرینی نوشته‌های ادبی می‌شود.

کلمه مثال ۳۰: در کدام گزینه «کنایه» به کار نرفته است؟

(۱) «آن قوم هنوز برجای است.»

(۲) «بوسهل طاقت نیاورد و صفرا بجنبانید.»

(۳) «از خُبش در پوستین خلق افتاد.»

(۴) «درون خانه‌ی خود هر گدا، شهنشاهی است.»

پاسخ: گزینه «۴» در گزینه یک: بر جای است (کنایه از زنده بودن) / در گزینه دو: صفرا بجنبانید (کنایه از عصبانی شدن) / در گزینه سه: در پوستین خلق افتادن (کنایه از غیبت کردن) است.

کلمه مثال ۳۱: با توجه به عبارت «در آن نزدیکی گشفی بود که سر به جیب مراقبت فرو برده» «سر به جیب مراقبت فرو بردن» کنایه از چیست؟

(۱) خوابیدن

(۲) اندیشیدن

(۳) آرامیدن

(۴) تشخیص

پاسخ: گزینه «۲» سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از «به فکر فرو رفتن و به حال خود اندیشیدن» است.

کلمه مثال ۳۲: در مصراع «تو خواهی آستین افشان و خواهی روی درهم‌کش» چه آرایه‌ی ادبی به کار رفته است؟

(۱) استعاره

(۲) تشبیه

(۳) کنایه

(۴) تشخیص

پاسخ: گزینه «۳» روی درهم‌کشیدن: کنایه از ناراحت شدن / آستین افشاندن: کنایه از ترک کردن.



مدرسان شریف

فصل اول

«انسان و ایمان»

خودشناسی

از مسائل مهم مربوط به انسان، شناخت خود «انسان» است. بنابراین انسان باید قبل از پرداختن به محیط پیرامون و مشاهده‌ی ظواهر طبیعت، سعی در شناخت خود بنماید. انسان؛ تنها با شناخت خود، قادر خواهد بود که خواهش‌ها و امیال درونی خود را تحت کنترل قرار دهد و در راه کمال قدم بردارد. اما اگر غفلت بورزد و استعدادهای خود را شکوفا نسازد و فقط نیازهای مادی و نفسانی خود را برآورد، دچار ضرر و زیان شده، سرانجام از مرتبه‌ی انسانیت به حیوانیت تنزل می‌یابد. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، اخلاق، پزشکی، زیست‌شناسی و بیوشیمی ... هر کدام از دیدگاه خاص خود به موضوع «انسان» توجه دارند. منظور از شناخت انسان آن است که او دارای استعدادها و نیروهایی برای فهم خود و جهان و در نهایت «رسیدن به مرحله‌ی کمال انسانی» است. این استعداد مخصوص که برای «فهم و درک هستی» در وجود انسان قرار داده شد، استفاده از فعل و انفعالات عقل یعنی «تفکر» می‌باشد. انسان به وسیله‌ی این استعداد و قدرت تفکر، می‌تواند امکانات و قابلیت‌هایی که برای رشد و تکامل او آفریده شده را بشناسد، لذا بهتر می‌تواند سرمایه‌های وجودی خود؛ یعنی «سایر استعدادهای ویژه و مخصوص انسان» را به کمال برساند.

– قرآن کریم در آیات زیر انسان را به «خودشناسی» دعوت می‌کند:

۱- «انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است»

۲- «آیا انسان به یاد نمی‌آورد که «ما» او را آفریدیم و حال آنکه چیزی نبوده است»

۳- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خود بپردازید» ...

قدیمی‌ترین سخن درباره‌ی توصیه به شناخت انسان را بر سررد معبد دلفی نوشته بودند؛ با این عبارت که: «خود را بشناس». خودشناسی و انسان‌شناسی برای نخستین بار به همت سقراط حکیم در تاریخ «فلسفه» راه یافت. «کانت» از فیلسوفان قرن هفدهم اروپا گفته است: «انسان قبل از هر چیز باید به ارزیابی و شناخت دقیق توانایی شناخت خود بپردازد.»

– دلایل ضرورت خودشناسی عبارتند از:

۱- خودشناسی، مقدمه‌ای است برای رسیدن به کمال انسانی؛

۲- خودشناسی، مقدمه‌ای برای خداشناسی می‌باشد.

۲- خودشناسی، مقدم بر جهان‌شناسی می‌باشد؛

۴- خودشناسی، سبب حل بسیاری از مشکلات انسان می‌شود.

۱- مقدمه‌ی کمال انسانی

اگر انسان خود را بشناسد، از سرمایه‌های وجودی خویش بهتر می‌تواند بهره‌بردار. زیرا نقطه‌ی آغاز برای رسیدن به کمال، شناخت سرمایه‌های وجودی انسان است. انسان به وسیله‌ی قدرت «تفکر» می‌تواند به حدود انسانیت و حقیقت وجودی و همچنین؛ نیازهای زندگی خود و راه‌های دستیابی به این حدود و حقیقت‌ها و نیازهای انسانی پی‌ببرد.

۲- پیش‌درآمد (پیش‌نیاز) جهان‌شناسی

شناخت جهان، پس از تعامل انسان با جهان خارج بدست می‌آید. از نخستین لحظاتی که انسان به صورت یک نطفه، حیات خود را آغاز می‌کند با جهان خارج از خود به تعامل می‌پردازد. بدین صورت؛ تغذیه می‌کند - اکسیژن می‌گیرد - فضا اشغال می‌کند و در مقابل؛ لحظات عمر خود را به عنوان بهایی گزاف برای این تعامل پرداخت می‌کند. انسان پس از شناخت استعدادها و توانمندی‌های خود، در می‌یابد که کالای مورد تعامل در این جهان تنها کالای مادی نیست بلکه باید از این امور، برای تعامل بزرگ‌تر به عنوان وسیله استفاده نماید. بهره‌مندی از امکانات مادی را می‌توان به عنوان پرداخت دنیا به صورت برگ چک به انسان تصور نمود و این انسان است که باید پس از دریافت این برگ چک، مراحل را بپیماید و به مراکز مراجع کند تا بتواند دریافت واقعی و نقدی داشته باشد.



۳- مقدمه‌ی خداشناسی

خودشناسی یا انسان‌شناسی، مقدمه‌ی خداشناسی است؛ انسان‌ها به حکم فطرت، به سوی خداوند گرایش دارند. خودشناسی، مقدمه‌ی محبت و معرفت به خداوندست. انسان، موجودی وابسته و «ممکن‌الوجود» است که اگر خداوند که «واجب‌الوجود» است اراده کند ممکن‌الوجود، هست می‌شود و بار دیگر نیز؛ اگر خداوند اراده کند، «ممکن‌الوجود» نیست می‌شود «پس انسان با خودشناسی، به وجود خداوند پی می‌برد و همچنین؛ انسان در می‌یابد که خود، موجودی وابسته ممکن‌الوجود است پس برای هستی نیازمند «واجب‌الوجود» یعنی «خداوند» است. به این ترتیب، هنگامی که انسان به خودشناسی می‌پردازد وابستگی خود را به خداوند درمی‌یابد.

همچنین، انسان در تفکر خود می‌تواند به ساختار پیچیده‌ی خود بیندیشد و به این ترتیب، به خالق عالم و حکیم که در نهایت نظم ساختار وجودی انسان را آفریده است، آگاه گردد.

۴- حلال مشکلات انسان

یکی از دلایل اساسی شکل‌گیری بحران‌های روحی و فکری و اخلاقی انسان، عدم «شناخت» انسان می‌باشد. موارد زیر می‌توانند به حل مشکلات انسان کمک نمایند:

- ۱- انسان «حقیقت» واقعی خود را دریابد؛
- ۲- انسان، «هدف» از خلقت خود را بداند.
- ۳- انسان، «ابطاه» خود با خدا را بشناسد
- ۴- انسان، «موقعیت» خود در نظام هستی را درک کند،
- ۵- تأثیر زندگی دنیوی را بر آخرت خود درک کند؛
- ۶- به اخلاق نیکو دست یابد؛
- ۷- با دیگران رفتار و ارتباطی مناسب پیدا کند؛
- ۸- برای نقش ثروت در کیفیت زندگی، سهم و حدود مشخصی را تعیین کند؛
- ۹- تأثیر و نقش دردها و شادی‌ها را در زندگی بداند.

از جمله مکاتب ساخته و پرداخته‌ی دست بشر که به دلیل عدم شناخت انسان بوجود آمد عبارت است از:

- ۱- مکتب مادیگرایی ← ماتریالیسم
- ۲- مکتب آزادیخواهی ← لیبرالیسم
- ۳- مکتب نژاد پرستی ← نازیسم
- ۴- مکاتب گوناگون تبعیض نژادی
- ۵- مکتب سرمایه‌داری ← کاپیتالیسم
- ۶- مکتب اصالت وجود «نفی خداوند» یا نفی «علت‌تامه» ← اگزیستانسیالیسم الحادی

حقیقت انسان: در ارتباط با حقیقت وجودی انسان دو دیدگاه کلی وجود دارد که عبارتند از: - دیدگاه مادی - دیدگاه الهی

۱- **دیدگاه مادی‌گرایانه:** در این دیدگاه، با استفاده‌ی محض از (حس و تجربه)؛ هستی انسان را در غلبه‌ی قوانین و پدیده‌های حاکم بر جهان ماده می‌دانند و شناخت انسان را تنها در محدوده‌ی جهان مادی مجاز می‌دانند. براساس این تحلیل، انسان پس از مرگ و از میان رفتن جسم، نابود شده و به نیستی می‌پیوندد.

۲- **دیدگاه الهیون:** شامل یک دیدگاه کلی و یک دیدگاه خالص قرآنی می‌باشد:

دیدگاه کلی: انسان «فراتر» از جسم مادی، از «روح» نیز برخوردار است. یعنی خداوند در هدایت و تعلیم خود فقط «روح» آدمی را خطاب قرار می‌دهد. جسم، فقط بعنوان یک ابزار و وسیله برای روح است به همین دلیل؛ پس از نابودی جسم، روح از بین نمی‌رود و حقیقت انسان را، همان «روح» او می‌دانند. دیدگاه قرآنی: قرآن کریم در آیاتی به دو ساحتی و یا دو بعدی و یا دو ارزشی بودن وجود انسان اشاره دارد. یعنی قرآن کریم، علاوه بر «روح» برای جسم انسان نیز ارزش قائل است و «روح» را، گرچه حقیقت وجودی انسان می‌داند اما جسم را نیز، با این حقیقت توأم و همراه می‌داند زیرا؛ در خلقت مجدد نیز برای پاداش یا مجازات، هر دو را توأم مورد خطاب قرار می‌دهد.

دلایل برتری روح بر جسم

الف) دلایل قرآنی

ب) دلایل فلسفی

این مطلب را خداوند در قرآن کریم به روشنی بیان می‌فرماید:

« ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ »

بعد جسمانی + بعد روحانی = انسان

« سپس خداوند جسم انسان را موزون ساخت و از روح خود در وی دمید.»

- «سواء» از ریشه‌ی «سَوَّى» و کلمه‌ی «تسویه» نیز از مشتقات آن است. «تسویه» را می‌توان به دو طریق مورد بررسی قرار داد:

الف) معنای لغوی: در لغت عرب، برای شخصی که از نظر «صورت» در حد اعتدال قرار داشته باشد از کلمه‌ی «سَوَّى» و مشتقات آن استفاده می‌شود.

ب) معنا و مفهوم قرآنی: دو تعریف مترادف در کتاب برای مفهوم قرآنی کلمه‌ی «سَوَّى» ذکر شد که عبارت است از:

- خلقت اعضای بدن به صورت اعتدال و دور از افراط و تفریط؛

- تکمیل خلقت جسمانی و آفرینش ظاهری انسان.

قسمت دوم آیه، پس از قائل شدن اصالت (اصالت بخشیدن) برای جسم و بعد مادی انسان؛ به بعد روحانی که همان حقیقت انسان است می‌پردازد و با بیان این نکته که؛ پس از تکمیل خلقت جسمانی، خداوند از روح خود در آن می‌دمد، در حقیقت؛ بعد حقیقی انسان را متذکر می‌شود.

نکته: نویسنده‌ی محترم کتاب، این نظریه را بیان می‌فرماید که قسمت دوم آیه، اشاره به اضافه‌ی تشریفی دارد.



اضافه‌ی تشریفی: یعنی مطلبی را به صرف شرافت و مقام، به موضوعی نسبت بدهند نه اینکه آن مطلب، درباره‌ی آن موضوع حقیقی باشد. مانند: مکانی که در مکه توسط حضرت ابراهیم (ع) و به فرمان خداوند به نام «کعبه» بنا شد لذا؛ به دلیل شرافت و منزلت برتر، به آن خانه‌ی خدا می‌گویند و دمیده شدن روح خدا در انسان نیز اضافه‌ی تشریفی می‌باشد زیرا بیان این نکته از جانب خداوند به دلیل شرافت و منزلت انسان به سایر مخلوقات می‌باشد. همچنین؛ در قرآن کریم برای تأکید بر این مطلب که حقیقت انسان همان روحی است که با بدن مادی همراه می‌باشد، از کلمه‌ی «تَوْفَى» در آیات مختلف استفاده شده است.

– «تَوْفَى» در آیات قرآن کریم به معنای اخذ و گرفتن می‌باشد.

– انسان در هنگام مرگ، روحش گرفته می‌شود و بدنش باقی می‌ماند و این، بیانگر حقیقتی است که در بالا ذکر شد یعنی؛ حقیقت انسان همان روح اوست. فلاسفه، وجود «من» را که حقیقت انسان را شکل می‌دهد بسیط و غیرقابل تقسیم می‌دانند.

بسیط = بدون اجزا ← غیرقابل تقسیم ← مثل روح مرکب = دارای اجزا ← قابل تقسیم ← مثل جسم

روح و روان «ویژه‌ی انسان» حقیقتی است که انسان را از سایر مخلوقات متمایز می‌گرداند. و خود این حقیقت انسانی یعنی؛ روح دارای دو بعد می‌باشد:

۱- بعد ادراکی ۲- بعد گرایشی

ابعاد روح انسان

روح انسان، که دارای حقیقتی غیرمادی و جدا از جسم انسان است از دو بعد اصلی «ادراکی» و «گرایشی» تشکیل می‌شود.

۱- بعد ادراکی. ۲- بعد گرایشی

۱- بعد ادراکی: بعد ادراکی انسان که از توانائی شناخت برخوردار است از دو حوزه و عرصه‌ی نظری و عملی می‌باشد:

– شناخت نظری ← متعلق شناخت، حقیقت وجودی اشیاء؛ آن گونه که هستند یا خواهند بود.

– شناخت عملی ← متعلق شناخت، عمل انسان؛ از جهت «خوبی‌ها و بدی‌ها» یا «بایدها و نبایدها»؛ یعنی، علم به تکالیف و وظایف انسان.

📖 نکته ۲: تقسیم‌بندی شناخت به «نظری» و «عملی» به لحاظ متعلق شناخت است؛ یعنی، آن چیزهایی که مورد شناخت قرار می‌گیرد نه در اصل قوه و استعداد شناخت بعنوان ابزارهای شناخت.

شناخت نظری دارای دو نوع می‌باشد: ۱- علم حصولی ۲- علم حضوری

علم حصولی: همه شناخت‌های انسانی که از طریق حواس پنج‌گانه‌ی خارجی و با تجزیه و تحلیل عقلی برای انسان، حاصل می‌گردد. در علم حصولی؛ اشیاء و امور خارجی به واسطه‌ی تصاویر و مفاهیم ذهنی، مورد شناخت انسان قرار می‌گیرد نه حقیقت و خود اشیاء و امور، به طور مثال؛ در علم حصولی انسان نسبت به درخت، تصویر درخت در ذهن انسان ایجاد می‌شود نه خود درخت خارجی.

علم حضوری: علمی که در آن، حقیقت و ذات اشیاء بدون واسطه‌ی تصاویر و مفاهیم ذهنی، بطور مستقیم مورد شناخت انسان قرار می‌گیرد؛ مثل، علم انسان به احساسات و عواطف شخصی خود و ... در علم حضوری، اگر «خداوند» و امور مرتبط با خداوند، متعلق شناخت انسان قرار گیرد به آن «شهود عرفانی» می‌گویند.

شهود عرفانی: یعنی انسان آگاه و عارف بدون واسطه و بطور مستقیم به وجود خداوند پی می‌برد، چنانکه پیامبران، امامان و اولیای دین، تنها با دیدن اشیاء، خداوند را مشاهده می‌کردند و این مشاهده‌ی آنان از عمق و ژرفای معرفت آنها بوده است.

۲- بعد گرایشی: تمایلاتی هستند که هر یک از افراد انسانی به طور فطری و بی‌نیاز از دلیل و برهان از آنها بهره‌مند می‌شوند و انسان، آنها را به طور روشن و بدیهی احساس می‌نماید. البته این تمایلات ذاتی و فطری به واسطه‌ی عوامل بیرونی نظیر؛ القائات محیط و جامعه، تربیت و ... قابلیت شدت و ضعف دارند؛ مثل، میل به دانش و پرستش خدا.

گرایش‌های انسانی به دو صورت تقسیم می‌شوند: ۱- گرایش‌های حیوانی ۲- گرایش‌های انسانی.

۱- **گرایش‌های حیوانی:** آن دسته از تمایلاتی هستند که بین حیوان و انسان، مشترک است. مثل؛ تمایل به حفظ و دفاع از خود، میل به جنس مخالف و ... نام دیگر گرایش‌های حیوانی «غریزه» می‌باشد.

۲- **گرایش‌های انسانی:** آن دسته از تمایلاتی هستند که به انسان اختصاص دارد؛ مثل؛ میل و محبت به خداوند.

گرایش به خدا و دین‌ورزی

گرایش به خداوند، در عین حال که برای انسان فطری می‌باشد ممکن است به علت عوامل بیرونی، مورد غفلت یا خطا قرار گیرد، اما در صورت رفع موانع و با هوشیاری، قابل تجلی و رشد و کمال است. از این رو وظایف پیامبران، بیدار کردن و برانگیختن فطرت‌ها و گرایش‌های انسانی و الهی می‌باشد.

دیدگاه متفکران مغرب زمین: پژوهش‌های تاریخ نشان می‌دهد که انسانها از گذشته‌ی دور، با امر «پرستش» و نیایش مأنوس بوده‌اند.

دین‌پژوه معاصر «نینیان اسمارت» در کتاب «تجربه‌ی دینی» بشر چنین گفته است: «در سراسر تاریخ و در ورای نهانگاه‌های تاریک کهن‌ترین فرهنگ‌های نژاد بشری، «دین» مشخصه‌ی اصلی و فراگیر حیات بشری است. برای فهم تاریخ و حیات بشری، فهمیدن دین ضروری است.» این سخن «اسمارت» نشان می‌دهد که انسان‌ها از همان ابتدای خلقت، به صورت فطری به خداوند و امور ماوراء طبیعت اعتقاد و گرایش داشته‌اند.



به گفته‌ی محققان و دانشمندان، آیین‌های دینی در دوران اولیه‌ی ماقبل تاریخ وجود داشته است، و به احتمال زیاد، مفهوم شیء مقدس (در قالب بت‌پرستی و اشیاء پرستی) از همان آغاز، بخشی از تجربه‌ی بشری بوده است.

قبل از ظهور نوع تکامل یافته بشر (هوموساپین‌ها) انسان نئاندرتال - حدود ۱۵۰ هزار سال پیش - مراسم خاکسپاری مردگان را به جا می‌آورده‌اند. لذا این موضوع، بر وجود اعتقاد به نوعی زندگی پس از مرگ و عالم غیب اشاره دارد.

«پل ادواردز» در دایرةالمعارف فلسفی خود، در مقاله‌ی «برهان اجماع عام بر وجود خدا» تعبیری از «هاج» نقل می‌کند:

«همه‌ی قوا و احساسات ذهنی و بدنی ما متعلقات مناسب به خود را دارند. وجود این قوا وجود آن متعلقات را ایجاب می‌کند. بنابراین چشم با این ساختار فعلی‌اش ایجاب می‌کند که نوری باشد که دیده شود و گوش بدون وجود صوت و صدا قابل تبیین نخواهد بود. به همین روش، احساس و میل مذهبی ما وجود خدا را ایجاب می‌کند.»

این سخن «پل ادواردز» نشان می‌دهد انسان‌ها چون از درون به خداوند و جهان بعد از مرگ اعتقاد دارند، باید پذیرفت که هم خداوند وجود دارد و هم جهان بعد از مرگ، وگرنه چنین استعدادهای و قوایی عبث و بیهوده خواهد بود.

«ماکس شلر» نیز موارد زیر را گفته است:

۱- «لاادری گری دینی، یک واقعیت روان‌شناختی نیست؛ بلکه گونه‌ای خودفریبی است» منظور از عبارت «لاادری گری»، بی‌تفاوتی و سکوت در برابر ماوراء طبیعت می‌باشد.

۲- «این قانونی بنیادی است که هر روح متناهی یا به خدا اعتقاد دارد و یا به بت.»

۳- «این بی‌اعتقادی به بت است که نیازمند تبیین است، نه اعتقاد به خدا که ذاتی و فطری است.» یعنی؛ اعتقاد به خداوند امری بدیهی و فطری است و نیازمند بررسی نیست اما باید دلیل بت‌پرستی را پیدا کرد چون در باطن انسان ریشه ندارد.

۴- «اگر غریزه‌ی جنسی، راه ارضای طبیعی خود را پیدا نکند، کارآیی‌اش را از دست نمی‌دهد؛ بلکه به مجرای دیگر روی می‌آورد و کم‌تر لذت‌بخش می‌شود. می‌گویند: پرستش سازمان‌ها و خدایان انسانی، شبیه همین پدیده‌ی غیر طبیعی است.»

انسان و بحران‌های فرارو

زندگی انسان معاصر از جهات گوناگون با انسان‌های گذشته تفاوت دارد. پیشرفت علم و فناوری، اگرچه رفاه و آسایش ظاهری برای انسان فراهم نموده است، اما مشکلات و بحران جدیدی نظیر؛ بحران‌های معرفتی، اخلاقی، روانی و معنوی و الحادگرایی را فراروی انسان قرار داده است.

بحران معرفتی: برخی افراد، تنها ابزار شناخت را حس و تجربه می‌دانند و عالم را با پدیده‌های زمان‌مند و مکان‌مند برابر می‌دانند و «امور غیر مادی که با ابزار حسی قابل شناخت نیستند.» را انکار می‌کنند و روش مکانیکی و علمی را به تمام حوزه‌های شناخت دخالت می‌دهند. این روش، بر محدودیت شناخت در حوزه‌ی تجربه حسی و تعمیم‌های برگرفته از آن تأکید می‌کند. لازمه‌ی این روش آن است که امور غیر مادی از دایره‌ی شناخت انسانی بیرون بمانند و نتیجه‌ی چنین نگاهی به ابزار شناخت، مادی‌گرایی است. گروهی دیگر، مانند برخی عقل‌گرایان، ابزار شناخت را به ابزار «عقل» منحصر کرده‌اند و گروهی دیگر مانند برخی عارفان، ابزار شناخت را به ابزار «شهود عرفانی» محدود ساخته‌اند و از دو ابزار دیگر غفلت ورزیده‌اند.

اگر به درستی تفکر کنیم، در می‌یابیم که ابزار حسی و تجربی تنها ابزار شناخت نیست، بلکه قوه‌ی عقلانی و شهود عرفانی نیز از جمله‌ی راه‌های شناخت هستند. انسان با کمک قوه‌ی عقلانی می‌تواند از امور حسی به امور نامحسوس راه یابد و با کمک «شهود عرفانی»، بدون واسطه، امور غیرحسی را مشاهده نماید. لذا، محدود کردن ابزار شناخت به حس، عقل و یا شهود عرفانی، ناشی از عدم شناخت واقعی انسان است.

اگر شخصی، بعد روحی وجود خویش را بپذیرد، دلیلی برای انکار عالم غیر مادی در خود نمی‌بیند. با یک ابزار شناخت مانند حس و تجربه، نمی‌توان همه‌ی قلمرو شناخت را جستجو نمود. نتیجه‌ی تجربه‌گرایی؛ علم‌گرایی است که دانشمندان علوم تجربی به آن روی آورده‌اند و می‌کوشند که با علم، تمام واقعیت‌ها را تفسیر مادی کنند.

صاحبان این دیدگاه، فلسفه‌ای مادی‌گرایانه و انحصارگرایانه را در باب هستی پیش‌فرض خود قرار داده‌اند، در حالیکه وظیفه‌ی علوم تجربی، کشف رابطه‌ی دو پدیده‌ی مساوی است و نه چیز دیگر. دانشمندان علوم تجربی درباره‌ی مسائل فراتر از ماده سکوت می‌کنند و نمی‌توانند درباره‌ی آنها اظهارنظر نمایند و گروهی نیز از این سکوت سوءاستفاده کرده و آن را پشتوانه تفسیر مادی خود قرار داده‌اند.

- امور غیر مادی همان «متافیزیک» هستند.

- روش مکانیکی و علمی یعنی؛ روشی که هر حادثه‌ی مادی را بر حسب حادثه‌ی مادی پیشین تبیین می‌کند.

ماوراء = فراتر از؛

شهود عرفانی یعنی انسان عارف و آگاه، بدون واسطه و بطور مستقیم به وجود خداوند پی ببرد.

بحران اخلاقی: بدون تردید؛ انسان امروزی با بحران اخلاقی مواجه شده است. امروزه، جهان از رذایل اخلاقی رنج می‌برد و مواردی همچون؛ میگساری، شهوترانی، همجنس‌بازی، آزار و اذیت جنسی کودکان و نوجوانان، تجاوز به حقوق دیگران به بهانه‌ی حقوق بشر و دموکراسی، استثمار و استعمار ملت‌های ضعیف، محروم کردن ملت‌های مستقل از فناوری علمی، برده‌داری نوین، تزلزل کانون خانواده و نقض شخصیت واقعی زن از جمله‌ی این رذیلت‌هاست.



در دنیای امروزی، معیار و ملاک خوبی و بدی اخلاقی؛ لذت‌گرایی و سودگرایی مادی است. ریشه‌ی بحران اخلاقی، غفلت از ارزش غیرمادی وجود انسان و فضایل فطری او و عدم توجه به خداوند و تعالیم پیامبران الهی می‌باشد. راه نجات از این بحران، آن است که بار دیگر آدمی به خود روی آورد و تنها بعد مادی وجود خود را در نظر نگیرد، بلکه به بعد معنوی و غیر مادی وجود خود و گنجینه‌های نهفته در آن نیز اهتمام جدی ورزد.

بحران روانی و معنوی: در جهان امروز، پیشرفت‌های روز افزون در علوم تجربی به خصوص در حوزه‌ی روان‌شناسی و روانکاوای بوده است؛ اما این علوم قادر نبودند مشکلات روحی و روانی انسان مانند اضطراب، فشارهای روانی و پوچی زندگی را درمان بخشند. انسان امروز، هویت خود را از دست داده است. مشکلات روانی و معنوی موجود، ناشی از آن است که آدمی، هویت و حقیقت انسانی خود را به خوبی نشناخته است و نقطه‌ی اتکا و آرامش خود، یعنی خداوند متعال را از دست داده است. انسان، موجودی امکانی و وابسته به خداوند است اما انسان امروزی این رابطه‌ی ذاتی خویش را نادیده گرفته است، غافل از اینکه حیات و تکامل و تعالی انسان در ذکر و ارتباط با خداوند است.

موجود امکانی همان ممکن‌الوجود است؛ یعنی موجودی وابسته که بودن و نبودن او یکسان است.

نقش دین در رفع بحران‌های انسانی:

انسان قرن حاضر، به نقش «دین» در حل بحران‌ها پی برده است. بر اساس جدیدترین پژوهش‌های جامعه‌شناختی چه در آفریقای جنوبی و مکزیک که نسبتاً توسعه یافته‌اند و چه در آمریکا که به لحاظ مادی جزو جوامع پیشرفته‌اند بیش از نود و پنج درصد انسانها به وجود «خداوند» ایمان دارند. دوران امروز دوران بازگشت به دین است. دو مکتب بزرگ مادی‌گرایی و مادی‌نگری یعنی پوزیتیویسم یا آمپیریسم در عرصه علم و اندیشه و مارکسیسم و کمونیسم در عرصه‌ی عمل، اقتصاد و اندیشه شکست خورده‌اند لذا، برای انسان امروزی مجال تأمل در معنویت فراهم شده است.

دین و بحران معرفتی: بر اساس آموزه‌های دینی، راه‌های شناخت عبارتند از: حس، عقل، شهود عرفانی و وحی الهی. انسان از طریق «عقل» ضرورت وحی را اثبات می‌کند، بسیاری از حقایق زندگی انسان را روشن می‌سازد و وحی الهی و آموزه‌های وحیانی نیز یا هماهنگ با عقل و یا مبتنی برآنند و به این لحاظ تمامی آنها عقلانی‌اند. انسان با کمک عقل و وحی است که می‌تواند به سعادت دنیوی و اخروی دست یابد. دین، نه تنها انسان را به حوزه خاصی از شناخت، محدود نمی‌کند بلکه افق روشن‌تری را پیش روی انسان می‌گشاید. افقی که عقل به تنهایی قادر به بازگشایی آن نیست.

- آموزه‌های وحیانی یعنی؛ دستورات الهی و معرفت‌های دینی. آموزه‌های وحیانی، علوم و معارفی هستند که از طریق وحی به پیامبر و سپس به ما می‌رسد. **دین و بحران اخلاقی:** دین، همواره پشتوانه‌ی استوار برای اخلاق بوده و هست. خدا خالق انسان، راهنما و ناظر بر اعمال اوست. امر و نهی خدا در قالب وحی، برای سعادت انسان به دست او رسیده است، و پیامبران الهی، برای تحقق فضایل اخلاقی مبعوث شده‌اند. برای برخی افراد، پاداش و عقاب اخروی و تجسم اعمال در آخرت نیز انگیزه‌ای برای عمل به دستورها و میل به فضایل اخلاقی است. این انگیزه‌ها تضاد و منافاتی با اختیار انسان ندارد. البته، حوزه‌ی اخلاق و فضایل انسانی، اعم از ندای وجدان و فطرت و دستورات انبیا الهی است. بسیاری از مکاتب تلاش کرده‌اند که پشتوانه‌ی دیگری غیر از خدا برای اخلاق بسازند که موفق نبوده‌اند و نتوانسته‌اند فضایل اخلاقی را در جوامع خود حکمفرما کنند.

دین و بحران روانی

دین، پشتوانه‌ای محکم برای غلبه بر اضطراب‌های روحی است. بخش مهمی از عوامل روانی به موضوع استغنا (بی‌نیازی) از خدا و بی‌معنایی و بی‌هدفی زندگی باز می‌گردد و کسی که ایمان واقعی به خداوند دارد، برای همه‌ی حوادث اعم از سختی‌ها، آسانی‌ها، مشکلات، بیماری‌ها و شادی‌ها توجیه مناسبی دارد و هرگز برای آنچه از دست داده است غمگین نمی‌شود و به آنچه دارد دل‌بستگی شدید نشان نمی‌دهد.

قرآن کریم، در آیاتی زندگی تنگ و سخت را معلول روی‌گردانی از خداوند می‌داند.

روان‌شناسی تجربی نیز ثابت کرده است که ایمان دینی، در پیشگیری و درمان ناهنجاریهای روانی بسیار موثر است.

«کارل گوستاو یونگ» روان‌شناس سوئیسی قرن بیستم گفته است:

«در میان بیمارانی که در نیمه زندگی خود بودند، حتی یک بیمار وجود نداشت که مشکل او پس از نومی‌دی از همه وسایل دیگر، یافتن چشم‌اندازی دینی به زندگی نبوده باشد، با اطمینان می‌توان گفت که هر یک از آنان بیمار شده بودند زیرا چیزی را از دست داده بودند که ادیان زنده هر عصر به پیروان خود آموخته بودند و هیچ‌یک از آنان تا هنگامی که دیدگاه دینی خود را از نو باز نیافتند واقعاً شفا پیدا نکردند.»

این سخن «یونگ» نشان می‌دهد که عمده‌ی مشکل روحی جوامع غربی موضوع دین و خداوند است و انسان دچار نوعی سردرگمی روحی شده است.

ایمان

آرزوی هر انسانی، میل به سعادت و خوشبختی است و ایمان، راه رسیدن به این سعادت است. ایمان به آدمی نشاط، آرامش، اطمینان قلبی، معنا، امید، شجاعت و هدف می‌بخشد. قرآن کریم، ایمان را عامل رستگاری و از ویژگی‌های پرهیزگاران و هدایت یافتگان بر شمرده است. روان‌شناسان نیز پذیرفته‌اند که ایمان نقش مهمی در بهداشت روانی و درمان ناراحتی‌های روحی و روانی انسان دارد.

جایگاه واقعی ایمان طبق قرآن کریم، قلب انسان است و از ریشه آمن (امنیت یافتن) مصدر باب افعال است به معنای جای‌گیر شدن اعتقاد در قلب و یا اطمینان به چیزی که مفهوم ایمنی در کار را به همراه دارد. ایمان، عامل رستگاری و پرهیزگاری می‌باشد و امری است معنوی و حالتی روحانی از طریق علم حضوری؛ شناخت مسائل روحی و معنوی میسر است.

امام رضا (ع) می‌فرماید: «ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضاست.» مطابق با معنای لغوی، اعتقاد و تصدیق قلبی به چیزی یا کسی ایمان نام دارد؛ شخص دارنده‌ی ایمان را «مؤمن» می‌خوانند.



ایمان و معرفت

از نظر قرآن کریم، رابطه‌ای مستقیم، میان ایمان و معرفت وجود دارد. قوم بنی‌اسرائیل، نمونه‌ی انسانهای دارای معرفت، اما فاقد ایمان بودند. ایمان، مبتنی بر معرفت و علم است؛ اما به دنبال معرفت، ایمان ضرورت پیدا نمی‌کند. یعنی چنین نیست که هر کسی از معرفت برخوردار است حتماً دارای ایمان نیز خواهد بود. ممکن است افرادی پیدا شوند که از معرفت بالایی برخوردار باشند اما ایمان نداشته باشند. همانطور که اشاره شد؛ قوم بنی‌اسرائیل، بر خدا و پیامبر خدا، معرفت و علم لازم را داشتند ولی به دلیل روحیه برتری‌جویی و ستم‌کاری آنان را انکار می‌کردند.

شیطان نیز، نمونه‌ی دیگر است از معرفت و علم بدون ایمان. او هزاران سال بندگی خدا می‌کرد، سرانجام، ایمان خود را از دست داد و راه کفر و عناد پیشه کرد و به اغواگری مردم پرداخت. در مقابل، برخی افراد هستند که ایمان بدون معرفت دارند. قرآن کریم، عمل چنین افرادی را بدون اجر و پاداش دانسته است. «در دین اجبار و اکراه وجود ندارد و خداوند، راه درست را از راه انحراف روشن کرده است. بنابراین کسی که به طاغوت (بت و شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به رشته‌ای محکم و استوار چنگ زده است.»

در آیه‌ی زیر خشیت الهی که از لوازم ایمان است، ناشی از علم و آگاهی به خداوند دانسته شده است:

«از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان، از او می‌هراسند.»

در اسلام، ایمان دینی، مبتنی بر شناخت و معرفت است؛ اما در مسیحیت، تقدم، با ایمان است؛ حتی برخی ایمان‌گرایان افراطی در مسیحیت، ایمان را مبتنی بر بی‌یقینی و عدم شناخت دانسته‌اند و ایمان و تعقل و شناخت را با همدیگر ناسازگار می‌شمارند و اعتقاد دارند که هر جا شناخت و معرفت باشد ایمان در کار نیست. دلیل اساسی این موضوع موج انحرافی است که در کتاب مقدس انجیل بوجود آمده است. از آنجا که آموزه‌هایی از قبیل تثلیث (سه خدایی، خدای پدر، خدای پسر و روح القدس)، با معیارهای عقل‌سازگاری ندارد، لذا چاره‌ای جز این ندیده‌اند که بگویند ایمان بیاورید تا بفهمید.

ایمان و عقل

در اسلام، ایمان دینی مبتنی بر عقل است. از دیدگاه اسلام، عقل و دین دو موهبت الهی‌اند که از جانب خدا داده شده است و با عقل و دین است که بشر می‌تواند به جاودانگی برسد. قرآن و سنت این موضوع را با تأکید پذیرفته‌اند. منظور از عقل در این بحث، عقل جزء‌نگر نیست بلکه کل نگر شهودی است که با عقل‌سازگاری دارد.

قرآن کریم در جایی فرموده است: «ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم شاید تعقل کنید.» همچنین در آیه‌ای دیگر، بدترین جانوران را کسانی ذکر کرده است که تعقل نمی‌کنند. همچنین در جای دیگر حتی اطاعت کورکورانه از پدر و مادر نیز نکوهش شده است. در زبان سنت، نیز احادیث بسیاری در اهمیت جایگاه عقل مطرح شده است. امام کاظم (ع) عقل را «رسول باطنی» ذکر کرده است. امام صادق (ع) عقل را راهنمای مؤمن دانسته است. همچنین امام صادق (ع) در حدیث دیگری فرموده است: «هر کس عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می‌رود.»

از دیدگاه اسلام، گزینش دین و پیروی از آن، به وسیله «عقل» صورت می‌پذیرد. هیچ‌یک از فرق و گروه‌های اسلامی «عقلانیت» را به کلی انکار نکرده‌اند بلکه اختلاف آنها فقط در قلمرو و حیطه کارکرد «عقل» است.

رویکرد اهل حدیث:

هر چند رؤسای اهل حدیث، استدلال عقلی را در مسائل ایمانی حرام می‌دانستند، در حالی که ابن تیمیه حنبلی کتابی در تحریم منطق و کلام نوشته است؛ با این وجود نمی‌توان آنها را کاملاً مخالف عقل دانست؛ زیرا خود در برخی جهات رویکردی عقل‌گرایانه دارند و دین اسلام را در مقایسه با ادیان دیگر برتر و کامل‌تر دانسته‌اند. بیشتر آنان براهین عقلی اثبات وجود خدا را به درجات مختلف پذیرفته‌اند. اما هنگامی که پای به حریم دین می‌نهند به کارگیری «عقل» را در کشف احکام و معارف الهی انکار می‌کنند.

اهل حدیث حتی به ظاهر قرآن نیز پایبند نیستند؛ زیرا میان آنان گرایش‌های تجسمی و تشبیهی درباره خدا فراوان است. یعنی برای خدا دست و پا و چشم و ... در نظر گرفته‌اند.

رویکرد معتزله:

در جهان اسلام، فرقه معتزله به عقل‌گرایی افراطی معروف هستند. روش آنان بکارگیری منطق و استدلال در فهم و درک اصول دین است. لازمه چنین روشی، اعتقاد، حجت و حرمت دادن به استدلال عقلی است.

متأسفانه معتزله، تا آن حد پیش رفته است که «عقل» را برتر از قرآن کریم برشمرده است؛ در حالیکه تمام مسائل دینی را نمی‌توان با «عقل» توجیه کرد و نمی‌توان عقل را، معیار پذیرش تمام آموزه‌های وحیانی دانست. هر چند تمام آموزه‌های دینی - با واسطه یا بی‌واسطه - عقلانی هستند و هیچ‌یک از آنها ضدعقلانی نیستند ولی بسیاری از آنها، فوق عقلانی‌اند؛ یعنی، فراتر از عرصه و توانایی معرفتی عقل هستند. مثلاً نمی‌توان جزئیات معاد جسمانی را با عقل به اثبات رساند.

رویکرد اشاعره:

اشعری‌ها سعی داشته‌اند میان نقل‌گرایی افراطی اهل حدیث و عقل‌گرایی افراطی معتزله موضع اعتدال را برگزینند اما خود نیز به جمودگرایی به معنای ضعف و رکود در به کارگیری قوه تعقل کشیده شده‌اند.